

دین افراطی، دین گریزی و نواندیشی دینی

اشاره، آقایان هانتینگتون و گیدنز درباره وضعیت دین و دموکراسی در جهان و بخصوص امریکا گفت و گویی داشته‌اند. از آنجا که این روزها نقش بیش در استراتژی و راهبرد چشمگیر شده است، برآنیم تا جوهره این گفت و گو و همچنین گفت و گوی آقایان آدلر امریکایی و سورمان فرانسوی را، که در همین راستاست، آورده و ارزیابی کنیم. آنگاه به مقاله حیرت آور ۴ نوامبر توماس فریدمن و گسترش جمعیت بی‌خدایان امریکا پردازیم و سپس با نتیجه‌گیری، به پیشنهادی برای برون رفت و چه باید کرد برسیم.

۱- گفت و گوی هانتینگتون و گیدنز*

الف - هانتینگتون: امریکا کشوری است سخت پای بند به دین، در حالی که کشورهای اروپایی سکولارند. مستعمره‌های امریکایی در سده‌های ۱۷ و ۱۸ نیز بیشتر به دلایل دینی برپا شدند. از زمان توکویل به این سو، دینداری امریکاییان تقریباً برای هر توریست اروپایی شایان توجه بوده است. امریکایی‌ها هنوز یکی از دینی‌ترین ملت‌های جهان و از این حیث در میان جوامع صنعتی نیز کاملاً شاخص‌اند. مذهب و ناسیونالیسم در سطح جهان دوشادوش هم‌اند؛ کسانی که مذهبی‌ترند، به ناسیونالیسم هم گرایش بیشتری دارند. امریکاییان عموماً به خدا و کشورشان سخت معتقدند و روی هم رفته به نظر می‌رسد که پای بندی به این دو در میان اروپاییان کمتر باشد. گذشته از آن، دینی که امریکا برپایه آن بنیانگذاری شده پروتستان دگراندیش (معارضه‌جو) بوده و این، آثار ژرف اخلاقی بر فرهنگ امریکایی گذشته است. امریکاییان اغلب بیش از اروپاییان

مایل‌اند که مسائل را با مفاهیم خیر و شر تعریف کنند و بی‌گمان این گرایش در کابینه جورج بوش به اوج خود رسیده است.

ب - گیدنز: در امریکا تا اندازه زیادی دین زدایی درون - کلیسایی وجود دارد، بدین مفهوم که دین در جامعه گسترده‌تر امریکا همواره نقشی متفاوت از اروپا داشته است. تفاوت اروپا و امریکا دقیقاً در دین گرایی نیست، بلکه سیاست زدگی و بویژه سیاسی کردن دین در امریکا است.

ج - هانتینگتون: باید به روند جهانی بازگشت به دین توجه داشت. این بازگشت در سراسر جهان، احتمالاً به استثنای اروپای شرقی چشمگیر است. اهمیت دین در حال افزایش است. نخست این که کشورها، هویت ملی خود را با دین همبسته می‌بینند و دولت‌ها مشروعیت خود را از آن می‌گیرند. دوم این که دین در حل و فصل درگیری‌های گروهی نیز عنصر مهمی شمرده می‌شود. تا آنجا که به ایالات متحده مربوط می‌شود، این

کشور امروز دینی‌تر از بیست یا سی سال پیش است و شواهد فراوانی در این خصوص در دست است. سوم این که دین در امریکا خیلی سیاسی شده است، چهارم آن که حقیقت امر این است که دست کم در جهان اسلام در مناطقی که انتخابات برگزار شده است، گروه‌های بنیادگرا پیش افتاده‌اند. حتی در انتخاباتی که در فرانسه برای شورای اسلامی دولت - ساخته برگزار شد، یا در پاکستان یا دیگر کشورهای اسلامی، بنیادگراها پیروز شدند. آنان تا اندازه زیادی نماینده افکار عمومی هستند. اگر ما به زودی در عراق انتخابات برگزار کنیم، تردید ندارم که بنیادگرایان شیعه و سنی پیش خواهند افتاد. بنابراین گرچه ما همه پشتیبان دموکراسی هستیم، ولی شاید نیاز باشد که در ترغیب پاره‌ای از کشورها به دموکراتیک شدن، خویشتنداری کنیم.

۲- گفت و گوی آدلر و سورمان
آقایان الکساندر آدلر - جغرافیدان سیاسی امریکایی - و گی سورمان

فرانسوی قبل از انتخابات نوامبر ۲۰۰۴ در امریکا، هر کدام کتابی درباره این کشور نوشتند. آودیسه امریکا نوشته آدلر و پیرامون جغرافیای سیاسی است و "محصول امریکا" نوشته سورمان کنکاشی در اعماق جامعه امریکا می‌باشد. این دو در نشریه فیگارو در تاریخ ۶ سپتامبر ۲۰۰۴ گفت و گویی با هم داشتند که به ذکر بعضی از نکات آن که به ما یاری می‌رساند، بسنده می‌کنیم.

الف - سورمان: "جامعه امریکا عمیقاً از دو گروه اندیشه لیبرال‌ها و محافظه کاران جانبداری می‌کند. محافظه کاران آرای خود را از طریق برداشتی مذهبی از جامعه به دست می‌آورند. دموکرات‌ها به نوبه خود دیدگاهی لائیک از "جامعه" که در آن کشور باید نقشی مهم در زمینه تنظیم اقتصادی و اجتماعی بازی کند، ارائه می‌دهند. باید خاطرنشان کرد که هر دو جناح طرفدار سرمایه‌داری هستند و سوسیالیسم در نظرشان نوعی اندیشه بوالهوسانه است."

ب - سورمان: بوش به خوبی مظهر حزب خود است. این بخش از امریکایی‌ها خود را محافظه کار توصیف می‌کنند و دیدگاهی تقریباً مذهبی و حتی عرفانی از ملت دارند. جان کری به عنوان مظهر حزب دموکرات با دشواری بیشتری روبه‌روسته زیرا این حزب مجموعه‌ای فدرالی از اقلیت‌های قومی، طرفداران لاتیسیته است و حتی مخالفان سرمایه‌داری و صلح‌طلبان را به دور خود گردآورده است.

ج - سورمان: هر چند مشخص نیست امریکایی‌های اسپانیایی زبان به کدام نامزد رأی خواهند داد اما رفتار شخصی و مذهبی آنان عمیقاً محافظه کارانه است.

د - سورمان: درگیری سیاسی بین دموکرات‌ها و جمهوری خواهان کمتر از اندیشه ارزش‌ها، اهمیت سنت و یا نوع آموزش مردم برای جوانان، در مردم امریکا ایجاد علاقه می‌کند. به طوری که قطب‌بندی سیاسی که از آن صحبت می‌شود، ناشی از قطب‌بندی آداب و رسوم اجتماعی است. در رقابت بین محافظه کاران و دموکرات‌ها شاهد جنگ بین دو فرهنگ هستیم.

ه - سورمان: مأموریت ایالات متحده برای بیشتر امریکایی‌ها، جهانی کردن مردم سالاری است زیرا این اقدام را عملی درست و خوب می‌دانند و فکر می‌کنند استقرار صلح در جهان بدون ریشه‌کن ساختن اساس ظلم و استبداد امکان پذیر نخواهد بود.

و - سورمان: از نظر امریکایی‌ها چنانچه صدور مردم سالاری توأم با صدور سرمایه‌داری باشد، مطلقاً مغایرتی با هم ندارد.

ز - آدلر: ترجیح می‌دهم که نظامیان مصری جانشین اخوان المسلمین شوند و عمده قدرت را در دست خود حفظ کنند ولی اخوان المسلمین در انتخابات پیروز نشوند و فردی چون طارق

رمضیان را عهده‌دار وزارت فرهنگ نسازند. همان طور که بهتر است شاهزاده‌های خانواده سلطنتی سعودی، حتی آنهایی که با القاعده تماس دارند تاج و تخت را حفظ کنند تا آن که احزاب اسلام گراء مشابه آنهایی که در پاکستان وجود دارند، اختیار کشور سعودی را در دست گیرند. بنابراین از حفظ دیکتاتورهای کمی روشن بین و یا حتی به طور کامل روشن بین در مصر و عربستان سعودی حمایت می‌کنم و نه از استقرار اصول مردم سالاری در این مناطق از جهان که بلافاصله هرج و مرج و خشونت را به دنبال خواهند آورد.

ح - سورمان: اکنون نیز مانند دوران جفرسون، این اعتقاد عمیق میان امریکایی‌ها وجود دارد: روزی که همه جوامع بر اصول یک دموکراسی لیبرال استقرار یابند، جهان به صلح دست خواهد یافت. جنگ و یا حتی تبلیغ مذهبی وسایلی بیش در خدمت این طرح نیستند.

ط - سورمان: کمتر کسی آگاه است که مذهبی که بیش از همه در جهان در حال پیشروی می‌باشد اسلام نبوده، بلکه دین جدید امریکایی می‌باشد. این مذهب جدید بیشتر از کتاب عهد عتیق الهام می‌گیرد تا از عهد جدید. هر چند خداوند مرکز آن را تشکیل می‌دهد، اما آفریدگار بیشتر درون قلب پیروان آن جای دارد و نه مانند یهودیت و یا مسیحیت اروپایی بالای سر و در ذهن آنها. پیروان این دین جدید، نتایج ملموس را هم اکنون و در این جهان - بدون منتظر ماندن جهان بالا - ترجیح می‌دهند. باپتیست‌ها در همه جا فعال هستند. پنتکوتیست‌ها و مورتن‌ها در آفریقا و کشورهای کمونیست سابق و چین حضور دارند. در امریکای لاتین کلیساهای انجیلی جایگزین کلیسای کاتولیک می‌شوند...

به نظر می‌رسد آقای سورمان به

پدیده عرفانی جدیدی در امریکا توجه کرده و آن این که ملت امریکا که ملتی عموماً دعامند بوده و اصلی ترین رکن ثبات امریکا را تشکیل می‌دهند جایگاه خنا را از مفهوم خدای ذهنی و بالای سر که در معادلات زندگی دخالتی ندارد، به خدای انبیا که از رگ گردن و قلب به ما نزدیک تر است تغییر داده‌اند که البته آقای بوش و نتوکان‌ها با درک این پدیده و سوار شدن روی این موج، آن را به طرف مثلث نفت، اسلحه و جنگ سوق می‌دهند.

۳- امریکای دیگر

همچنین در این راستا آقای توماس فریدمن در مقاله بهت‌آفرین خود؛ "دو ملت زیر سایه خنا" در نیویورک تایمز (۴ نوامبر ۲۰۰۴) - یک روز بعد از اعلام نتایج انتخابات - مطالبی را به رشته تحریر درآورد که ارزش راهبردی فراوانی دارد:

الف - آنچه دیروز مرا ناراحت کرد، این احساس بود که نتیجه انتخابات اخیر را موجی از رای دهندگان تعیین کردند که نه تنها سیاست‌های مطلوبشان با من متفاوت است بلکه اصولاً به دنبال ایجاد امریکای دیگری هستند.

ب - دیروز این پرسش‌ها برای من جداً مطرح شد: "... آیا اینجا کشوری است که مرز جداکننده میان کلیسا و حکومت به نحوی که از پدران بنیانگذار امریکا به ما رسیده، باید دست نخورده و غیرقابل عبور باقی بماند؟ آیا اینجا کشوری است که در آن مذهب علم را لگنمال نمی‌کند؟ و از همه مهم‌تر؛ آیا اینجا کشوری است که رئیس جمهور آن باید از تمام نیروی اخلاقی خویش برای متحد ساختن ما استفاده کند و نه برای ایجاد تفرقه میان ما و همچنین جدا کردن ما از بقیه دنیا؟"

ج - وی در پاسخ به پرسش‌های خود

می‌گوید: "وضع جدید بدان علت پدید آمد که تعداد زیادی از کرسی‌های دیوان عالی کشور اکنون خالی است و قضات آن باید از سوی رئیس جمهور آینده معین شوند. بخش دیگر بدان سبب بود که طرفداران بوش به قدری با شدت و حدت به دنبال وضع قوانین درباره مسائل اجتماعی و گسترش دامنه مذهب هستند، که گویا درصدد باز نویسی قانون اساسی می‌باشند، نه انتخاب یک رئیس جمهور. من ابتدا تصور می‌کردم برای شرکت در انتخابات ثبت نام کرده‌ام ولی هنگامی که برای رأی دادن به محل مربوطه رفتم با چیزی شبیه مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی روبه‌رو شدم. این سخنان، اشاره فریدمن به تفاهم نام‌های است که بین بوش و بنیادگرایان مسیحی به وجود آمد تا در ازای آرای آنها، کرسی‌های دیوان عالی کشور به ایشان واگذار شود؛ که مبدا قوانینی علیه احکام مذهبی آنها وضع شود. (دکتر عباس میلانی، ریشه‌یابی پیروزی بوش در انتخابات ۲ نوامبر ۲۰۰۴، روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۲/۸/۱۸ و اخبار راهبردی چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹)

د - مشکل من با بنیادگرایان مسیحی طرفدار بوش، انرژی معنوی آنها و یا اعتقاد من به یک مذهب متفاوت نیست. مشکل در نحوه استفاده آنان از این انرژی مذهبی برای تشویق تفرقه، نابرداری و "عدم مدارا" در داخل و خارج امریکاست.

فریدمن در مورد نحوه برخورد با پدیده بنیادگرایان مسیحی می‌افزاید: "من برای این انرژی اخلاقی، احترام قائل هستم، ولی دوست دارم نیروهای دموکرات نیز راهی برای استفاده از آن در راه اهدافی متفاوت، پیدا کنند."

فریدمن بر این باور است که تا زمانی که دموکرات‌ها نیروی مذهب و

معتویت را به جمهوریخواهان واگذار کنند - چون اکثریت با دینداران است و آنها مایل اند رئیس جمهور مذهبی داشته باشند - بنابراین این روند تغییر نخواهد کرد.

ه - از آنجایی که دموکرات ها انحصار تامین منابع اخلاقی و معنوی سیاست امریکا را به جمهوریخواهان واگذار نموده اند، بنابراین حزب آنها هرگز سر خود را بلند نخواهد کرد. مگر آن که دوباره بتوانند کاندیداهایی را معرفی کنند که قادر به تحریک عواطف اخلاقی و روحانی مردم باشند؛ اما از آنها در جهت مقاصد پیشرو و مترقی در امور داخلی و خارجی بهره برداری کنند.

ممکن است این گونه مطرح شود که در انتخابات آینده امریکا دموکرات ها رای خواهند آورد و وضعیت تغییر خواهد کرد، ولی آقای جی سنل - به نقل از توماس فریدمن در مقاله خود - در توضیح خود واژه "هرگز" را به کار برده است و پیروزی آنها را موقوف به پیش گرفتن یک راهبرد درون دینی جدید می کند.

۴- جمعیت بی خدایان در امریکا

بی.بی.سی در برنامه صبحگاهی ۱۲/۱۲/۱۳۸۳، گفت: "در نظرخواهی ای که پیش از انتخابات نوامبر ۲۰۰۴ در امریکا انجام شد، سه چهارم (۷۵ درصد) مردم امریکا گفتند که دوست دارند رئیس جمهورشان عمیقاً مذهبی باشد. بعد از انتخابات نوامبر، مردم مذهبی امریکا به این خواست خود رسیدند و بوش رئیس جمهور شد."

بی.بی.سی اضافه نمود: "گرچه دینداران نقش زیادی در امریکا دارند اما بی خدایان نیز در واکنش به این پدیده تعدادشان روز به روز در حال افزایش است؛ به طوری که اعضای جمعیت بی خدایان از نوامبر تاکنون بیش از سه

برابر شده اند و قصد دارند رادیو و تلویزیون خاصی برای خود داشته باشند.

بی خدایان و به عبارتی خداناشناسان (Atheists) به کارهای آقای بوش اعتراض شدیدی وارد کرده اند، چرا که علیرغم شفافیت و صراحت قانون اساسی امریکا، کمک های زیادی از بودجه فدرال به گروه های مذهبی شده است. اعتراض دیگر آنها این است که گروه های مذهبی چه در گروه خودشان و چه در جاهایی که حاکم هستند، فقط افراد معتقد به مذهب را عضوگیری و یا استخدام می کنند. بی خدایان معتقدند این کمک ها عمیقاً با قانون اساسی سکولار امریکا مغایرت دارد."

در این راستا چند نکته به نظر می رسد:

الف - دوقطبی انتخاباتی و همچنین قطب بندی سیاسی درون امریکا، به تدریج از فاز سیاسی و انتخاباتی دو حزب وارد فاز ایدئولوژیک و فرهنگی می شود و ابعاد جدیدی پیدا می کند و این مطلبی است که نه تنها توماس فریدمن در مقاله ۴ نوامبر خود در نیویورک تایمز بلکه آقایان هانتینگتون، گینتز و سورمان نیز بر آن تأکید داشتند.

ب - در تحقیقات جدید متفکران امریکا، صحبت از پایان "سرمایه داری عقلایی" است و جورج سوروس سرمایه دار، حمله به عراق و رسوایی ابوغریب را لکه ننگی بر پیشانی سرمایه داری تلقی می کند. وی محافظه کاران جدید حاکم بر امریکا را که از گزاره های مذهبی برای پیشبرد کارشان استفاده می کنند در دو مولفه خلاصه می کند: "بنیادگرایی مذهبی" و "بنیادگرایی بازار." در انتخابات نوامبر، ۴۸ میلیون نفر به رقیب انتخاباتی بوش رأی دادند که عموماً دانشجویان، اساتید دانشگاه تحصیل کرده ها و فرهیختگان آن سامان بودند که هر کدام تأثیر گذاری

زیادی در جامعه کردند. طبیعی است وقتی محافظه کاران برای تأیید کارشان به خدا و مذهب استناد می کنند، بی خدایی و دین گریزی گسترش یابد.

ج - در درون امریکا دو واکنش متفاوت نسبت به روند اخیر بنیادگرایی مسیحی مردم - که اوج آن در انتخابات ۲ نوامبر ۲۰۰۴ بود - دیده می شود. واکنش اول از جانب توماس فریدمن بوده است که در مقاله "دو ملت زیر سایه خدا" بدین مضمون آورد: "اگر نیروهای دموکرات، معنویت و مذهب را به جمهوریخواهان واگذار کنند تا سال ها روال به همین منوال است و نیروهای دموکرات از طریق انتخابات هرگز پیروز نخواهند شد."

گفتنی است تحلیل وی در فضایی است که مردم امریکا عمیقاً دیندارند و مایل اند رئیس جمهوری مذهبی داشته باشند. فریدمن معتقد است برای برون رفت از این وضعیت نیروهای دموکرات باید نسبت به مذهب و معنویت عنایت بیشتری داشته و نیروهای مذهبی را در جهت ترقی و پیشرفت سوق دهند و نه تفرقه در درون ملت و مخالفت با علم و آزادی. به نظر می رسد آقای فریدمن "به لحاظ راهبردی" به ضرورت یک حرکت درون دینی پی برده است و این راهبردی است که برای کشور خودمان و منطقه نیز قابل تأمل می باشد.

واکنش دوم نسبت به انتخابات نوامبر ۲۰۰۴، رویکردی است که بی خدایان دنبال می کنند؛ این رویکرد بی خدایی - بی دینی مطمئناً قطب بندی درون مردم امریکا را جدی تر می کند و آن را به فاز فلسفی - جهان بینی سوق می دهد.

از آنجا که توهم "بی خدایی" از عناصر اصلی قوام دهنده جنگ سردی بود که ۵۰ سال کشورهای دموکراتیک و وابستگان آنها را به دام خود انداخته

بنابراین واکنش افراطی های مذهبی نیز در قبال آن جدی تر خواهد بود و قطب بندی کاذب باخنا - بی خنا را دامن خواهد زد. در نتیجه فرهنگ و فلسفه جنگ سرد که ۵۰ سال جهان را به خود مشغول کرد، به درون امریکا راه پیدا خواهد نمود...

۵- راه برون رفت، چه باید کرد؟

در ورای افراطی گری مذهبی و دین گریزی، راه سومی هم وجود دارد. طبیعی است که بشریت از عملکرد امریکا و انگلیس در طراحی و دامن زدن به قطب بندی کاذب جنگ سرد و ایدئولوژیک کردن جهان براساس "باخنا - بی خنا" به نام دموکراسی بیزار است. طبیعی است که ملت ایران از عملکرد امریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دموکراسی ایران و رهبر ملی آن دکتر مصدق، حمایت از سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و به طور کلی استعمار و استثمار ایرانیان و منابع آنها ناراحت باشد و همچنین این که مردم عراق از سرنگونی و عبدالکریم قاسم به مردم شیلی از کودتا علیه آلنده، مردم اندونزی از سرنگونی سوکارنو، مردم گواتمالا از سرنگونی آربنز، جنایات در ویتنام، فلسطین و... متفر باشند. با این وصف طبیعی است که بشریت از قطب بندی درون امریکا خوشحال باشد.

اما استراتژی فرزندان اسلام، گاندی و مصدق، واکنش نفرت آمیز و کینه توزانه نبوده و نیست. گرچه انتقام و قصاص، حق طبیعی یک فرد یا ملت است و ولی نباید به دام کینه توزی افتاد. هم اکنون جنگ سرد و عوارض آن به درون جامعه امریکا راه می یابد و از آنجا که بی خدایان امریکا از سنگر قانون اساسی حرف می زنند - و قانون اساسی ریشه عمیق، مقدس و تاریخی در

جامعه آمریکا دارد - بنابراین بی‌خدایان در یک چشم‌انداز، نیروی وسیعی خواهند شد و در نهایت این جنگ سرد به حذف تدریجی نیروهای دموکرات توسط دینداران افراطی می‌انجامد. افزون بر این که این دینداران به نام خدا و دین جنگ صلیبی راه می‌اندازند و علیرغم حقوق بشر، سازمان ملل و شورای امنیت قصاص قبل از جنایت می‌کند و جنگ یکجانبه به راه می‌اندازند، سلاح اتمی تاکتیکی تکثیر نموده و زندان ابوغریب درست می‌کنند.

ما می‌گوییم نه جنگ سرد طراحی و راهبرد خوبی بود و نه بینادگرایی جنگ سرد، نه قطب‌بندی کاذب جهان، نه ایدئولوژیک کردن جهان براساس بی‌خدا و باخدا، نه ساماندهی مسلمانان سنتی توسط آمریکا علیه شوروی در سازمان پیمان بغداد، سازمان پیمان مرکزی (سنکو)، افغانستان و... و نه خوب است که این جنگ سرد به درون آمریکا منتقل شود، هرچند دست انتقام الهی فراتر از دست‌های ماست. خداوند در قرآن به ما آموخته که کینه قومی نباید ما را از اجرای عدالت بازدارد. ... ولایجرمنکم شننان قوم علی الاعداوا اعدلوا هو اقرب للتعوی... (مائده: ۸) ... و دشمنی با گروهی [از مردم] به بی‌عدالتی و ادارتان نکند؛ عدالت ورزید که به تقوا نزدیک‌تر است... قرآن برای برون‌رفت از جنگ سرد، راهکار خاص و شفافی دارد؛ می‌گوید همه انسان‌ها خداجویند و اصولاً بی‌خدایی وجود ندارد، بلکه هر فرد یا قومی معبود بدیهی متعارف یا آکسیومی دارد و انبیا آمده‌اند تا خداجویی فطری همه انسان‌ها را تقویت کرده و تعالی دهند. بی‌خدایی وجود ندارد، بلکه خدا را می‌توان در هر گزاره‌ای دید؛ حتی در گزاره‌های انکار، شک، اثبات و تعریف. در آموزه‌های قرآن، ابلیس که پدر

کافران، ملحدان، منافقان و مشرکان است، خالقیت ربوبیت و حتی عزت خدا را قبول دارد و به آن سوگند یاد می‌کند. طبیعی است که در جامعه آمریکا در برابر روند بنیادگرایی مسیحی که از خط مشی افراطی، غیرقانونی، غیر انسانی و ضد حقوق بشری بوش جدایی‌ناپذیر است، روند گریز از خدا و دین به وجود آید. البته طبیعی هم هست که مذهبی‌های افراطی آمریکا، از بی‌خدایی متنفر باشند و جمعیت بی‌خدایان را هم با نیروهای دموکرات و مترقی با یک چوب برانند و در نتیجه طبیعی است که حداقل یک دوقطبی کاذب با ابعاد فلسفی - ایدئولوژیک به وجود آید. اما آیا تلاطم این قطب‌بندی کاذب و عمیق شدن آن و در نهایت فروپاشی آمریکا به نفع بشریت است؟ آمریکا اگر رو به زوال برود، دنیا نیز به دنبال آن به خون و آتش کشیده خواهد شد. چنانچه دیدیم فقدان انرژی در آمریکا، جنگ اول و دوم خلیج فارس را به دنبال داشت؛ به طوری که ژنرال شوارتسکف - فرمانده آمریکا در جنگ اول خلیج فارس - گفت: "ما برای صدسال ثبات نفت ارزان دست به جنگ زده‌ایم و آقای سوروس - میلیارد و اقتصاددان آمریکایی - و همچنین آقای وولفویتر هدف از حمله به عراق را دستیابی به انرژی نفت اعلام کردند. به نظر می‌رسد منافع بشریت در آن است که آمریکا در جایگاه طبیعی خود یعنی یک قدرت علمی - تکنولوژیک باقی بماند و از این جایگاه به خود و کشورهای دیگر - برای رفع موانع توسعه - کمک کند؛ نه این که نقش یک ابرقدرت سلطه‌جو و جنگ‌افروز را بازی کند.

در ایران خودمان نیز، از یک سو پدیده دینداری افراطی و از سوی دیگر دین‌گریزی و اکتنشی دیده می‌شود و ما نیز از قطب‌بندی کاذب جنگ سرد

بی‌نصیب نبوده‌ایم. در ۱۵۰ سال گذشته، مهم‌ترین هزینه اجتماعی که جامعه ما پرداخته، هزینه حذف نیروها بوده است. عامل حذف نیروها نیز عمدتاً مرزبندی‌های فکری - ایدئولوژیک نظیر الحاد، بی‌خدایی، ارتداد، نجس‌بودن، بی‌دینی و... بوده است. جنگ سرد نیز روند حذف نیروها را شتاب بخشید. ما اوج هماهنگی نیروها را در انقلاب عظیم بهمن ۱۳۵۷ داشتیم ولی بعد از آن با حذف گسترده نیروها بر سر مسائل فکری روبه‌رو شدیم. اگر بینش قرآنی در میان ما جریان داشت و حامل آن بودیم، مسلماً این حذف‌ها رخ نمی‌داد. اگر مانند انبیا صفات خدا را تحقق می‌دادیم و خود را اسیر اثبات‌آفریدگار نمی‌کردیم و مسئله اساسی فلسفه را بود و نبود نمی‌گرفتیم و هستی‌محوری را اساس راهبرد خود قرار می‌دادیم - هستی‌ای که گذری در نیستی نداشته باشد - گام‌های بلندی در جهت وفاق ملی، منطقه‌ای و جهانی برداشته بودیم.

واقعیت این است که دینداری در سطح جهان در حال رشد و گسترش است. به بیان گیدنز، هانتینگتون و دیگر صاحب‌نظران، این دینداران هر دو سیاسی‌تر شده و نقش بیشتری در حاکمیت سیاسی پیدا می‌کنند. حتی توماس فریدمن انتخابات نوامبر آمریکا را پایان سکولاریزم و نقطه عطفی در آمریکا می‌داند و از "آمریکای دیگر" و "قانون اساسی جدید" صحبت به میان می‌آورد. حتی مسئولان آمریکایی نیز اعلام کرده‌اند که نمی‌توان به کمک لیبرال - دموکراسی و قانون اساسی آمریکا با تروریسم مبارزه کرد و به همین دلیل است که در موارد زیادی از قانون اساسی عنول شده است.

تأسف اینجاست که در شرایطی که در دنیا ویژگی جدیدی پدیدار گشته که سکولاریزم را کم‌رنگ و بی‌رنگ نموده

استه در ایران برخی از متفکران ما آن را یک پدیده نوین تلقی می‌کنند و بر همین مبنا می‌گویند: کار دین را به دینداران و کارشناسان دین و کار سیاست را به سیاستمداران بسپاریم. یا تقسیم کاری را بدین صورت مطرح می‌کنند که "روحانیت با آموزش‌های جاری متولی اسلامیت و روشنفکران متولی جمهوریت نظام باشند." مشاهده کردیم که تأیید چنین تقسیم کاری و مشروعیت بخشیدن به آن، حذف گسترده نیروها را دربرداشت که ناگزیر باید آن را پذیرفته مگر آن که دیدگاه خود را تغییر دهیم. نواندیشی دینی در روند ۱۵۰ساله‌اش - از سید جمال تا طالقانی - به‌طور مستمر با برداشت‌های سنتی از توحید و دین برخورد نقادانه داشته تا بدانجا که حتی مرحوم امام به‌عنوان یک مرجع سنتی واژه‌هایی را مطرح کردند که قابل تأمل است؛ مانند عقل و شرع غیرحسینی، اسلام آمریکایی، مغایرت رساله‌ها با آنچه در قرآن دنبال می‌شود، مغایرت کتاب‌های ارسطویی با روح قرآن، کافی نبودن اجتهاد مصطلح، اولویت دادن به احکام اجتماعی قرآن، میزان بودن رأی ملت، جایگاه قانون‌گرایی در اسلام، نقش عنصر زمان در متن دین و...

ضرورت جنبش نواندیشی دینی در این است که از یک سو با دینداری افراطی، بی‌ترمز، نابردبار و مخالف علم و آزادی و عدالت برخورد نقادانه و تعالی‌بخش کرده و از سوی دیگر در برابر واکنش دین‌گریزی افراطی مقاومت می‌کند و در نتیجه راه را برای وفاق ملی، منطقه‌ای و جهانی هموار می‌سازد.

پانوش:

* به نقل از اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۹۹۲۰